

## واژه های فارسی معرب در مقامات سیوطی ادبی طبی

م.م. انور عباس مجید

### پیشگفتار

همجواری جغرافیای میان عربها و ایرانیان نقش بزرگ در بروز آشکار برخی از روابط و علاقه های میان دو زبان عربی و فارسی و همچنین میان دو ادبیات عربی و فارسی، وگویند که ادبیات فارسی قدیم اولین ادبیات خارجی که به ادبیات عربی متصل بود، و همین باعث انتشار زبان عربی در ایران شد. و بعد از فتح اسلامی زبان فارسی بیشتر واژه های خود از زبان عربی گرفت، همچنین به زبان عربی بسیاری از واژه های صادر کرد، و از قرار معلوم بیشتر واژه های فارسی که در زبان عربی رخته کرد و به مراحل ما قبل اسلام امتداد دارد.

بعلت اینکه بسیاری از منابع و کتاب های عربی مملو از واژه های معرب از زبان فارسی بوده و از لحاظ بحث و بررسی اهمیت و نقش مهم ویژه ای دارد. لذا با پیشنهاد بذیرفت شده ای استاد ارجمند غازی لعیبی کتاب مقامات سیوطی ادبی طبی اختیار نمودم، این کتاب از تالیف جلال الدین سیوطی است، و این کتاب یکی از کتابهای سبک دار ساده و زیبا و شامل موارد و واژه های ادبی و پزشکی ساده است، حتی انسان یا کسی کم سواد دارد، بتواند از این کتاب استفاده کند. لذا این کتاب خواندم و بررسی کردم، و در آخر این بحث نوشتم. و این بحث و بررسی شامل چهار گروه و آنها :

1. گروه واژه های مخصوص به گلها و میوه ها و ثمرها.
2. گروه واژه های مخصوص به سنگها.
3. گروه واژه های مخصوص به خوردنها و بیماریها.
4. گروه واژه های مخصوص به الات و آبادانها و پوشیدن ها.

و بعد از این چهار گروه، يك مبحث مخصوص به دگرگونی واگها در واژه های معرب شامل این گروههای است، سپس ذکر کردم منابعی که از برای نوشتن این بحث استفاده کردم.

و در پایان از خداوند متعال خواهشمندم که این پژوهش را مورد قبول پژوهشگران گردد. همچنین کسانی که در بحث و بررسی مقایسه ای در هر دو زبان عربی و فارسی هستند.

## \* گروه واژه های مخصوص به گلهای میوه ها و ثمرها

### 1. اترج

این واژه هفده بار بکار برده شده است، و در باره این واژه میدانی<sup>(1)</sup> میگوید که (( فارسی معرب از ترنج است ))، سیوطی<sup>(2)</sup> و سعید خوری<sup>(3)</sup> افزوده اند که معرب است ادی شیر<sup>(4)</sup> آورده است که (( الترجه والاترجه والترنج معرب از اترج فارسی است ))، نفیسی<sup>(5)</sup> نیز گفته است که (( مأخوذ از اترج فارسی وبمعنای آن ))، معین<sup>(6)</sup> و دهخدا<sup>(7)</sup> ورفائیل یسوعی<sup>(8)</sup> هم گویند معرب ترنج فارسی است.

### 2. اهلیج

این واژه دو بار بکار برده شده است، و در باره این واژه میدانی<sup>(9)</sup> میگوید که (( نوع از ثمر واصل آن هلیله است ))، جوالیقی<sup>(10)</sup> و این منظور<sup>(11)</sup> و فیروزآبادی<sup>(12)</sup> افزوده اند که نوع از دارو و ثمر است فارسی معرب، خفاجی<sup>(13)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(14)</sup> نیز میگویند فارسی معرب از هلیله است، شیخ صالح جزایری<sup>(15)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(16)</sup> میگویند که ثمر معروف است، اصل آن هلیله، محمد پادشاه<sup>(17)</sup> و نفیسی<sup>(18)</sup> ورفائیل یسوعی<sup>(19)</sup> تأکید کرده اند که ثمر معروف است فارسی معرب از هلیله وبمعنی آن.

### 3. بندق

این واژه دو بار بکار برده شده است، و در باره این واژه جوالیقی<sup>(20)</sup> میگوید که (( این واژه اجمعی است ))، ابن خلف تبریزی<sup>(21)</sup> میگوید که (( بمعنی فندق است و بعضی گویند معرب آنست، گویند هرکه مغز آنرا با انجیر و سر آب بخورد زهر بروی کار نکند و مسموم را نیز نافع است، گویند عقرب از فندق میگریزد ))، همچنین خفاجی<sup>(22)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(23)</sup> و بطرس بستانی<sup>(24)</sup> و سعید خوری<sup>(25)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(26)</sup> افزوده اند که فارسی معرب از بندق است، نیز خیابانی<sup>(27)</sup> و محمد پادشاه<sup>(28)</sup> آورده اند که میوه است معرب بندق و یا خود بندق معرب فندق و یا هر دو معرب فندك پارسی است، همچنین نفیسی<sup>(29)</sup> و معین<sup>(30)</sup> و دهخدا<sup>(31)</sup> گفتند معرب فندق است.

#### 4. بنفسج

این واژه چهارده بار بکار برده شده است، و در بارهٔ این واژه ثعالبی<sup>(32)</sup> میگوید (( فارسی معرب است و آن از خوشبوی ))، میدانی<sup>(33)</sup> و جوالیقی<sup>(34)</sup> و ابن خلف تبریزی<sup>(35)</sup> و نویری<sup>(36)</sup> و سیوطی<sup>(37)</sup> و خفاجی<sup>(38)</sup> و بطرس بستانی<sup>(39)</sup> و سعید خوری<sup>(40)</sup> وادی شیر<sup>(41)</sup> و صالح جزائری<sup>(42)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(43)</sup> و خیابانی<sup>(44)</sup> و محمد پادشاه<sup>(45)</sup> و معین<sup>(46)</sup> و دهخدا<sup>(47)</sup> و رفائیل یسوعی<sup>(48)</sup> تاکید کرده اند که این واژه فارسی معرب از بنفشه است.

#### 5. جلنار

این واژه شش بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه فیروزآبادی<sup>(49)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(50)</sup> و سعید خوری<sup>(51)</sup> و محمد پادشاه<sup>(52)</sup> و نفیسی<sup>(53)</sup> و دهخدا<sup>(54)</sup> و دمیاطی<sup>(55)</sup> میگویند که این واژه فارسی معرب از گلنار است و یکی آن جلناره است.

#### 6. فستق

این واژه شش بار بکار برده شده است، و دربارهٔ این واژه جوهری<sup>(56)</sup> میگوید (( معرب پسته است ))، میدانی<sup>(57)</sup> گفت (( معرب بشته است ))، نویری<sup>(58)</sup> میگوید که (( گیاهی است که برای بیماریهای بسیار سودمند است ))، نیز فیروزآبادی<sup>(59)</sup> و خفاجی<sup>(60)</sup> و زبیدی<sup>(61)</sup> و بطرس بستانی<sup>(62)</sup> و سعید خوری<sup>(63)</sup> وادی شیر<sup>(64)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(65)</sup> و رشیدی<sup>(66)</sup> و محمد پادشاه<sup>(67)</sup> گفته اند که این واژه فارسی معرب پسته است، همچنین نفیسی<sup>(68)</sup> و معین<sup>(69)</sup> و دهخدا<sup>(70)</sup> میگویند که درختی است و معرب پسته فارسی است.

#### 7. مرزنجوش

این واژه يك بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه سیوطی<sup>(71)</sup> میگوید که (( به مردقوش هم مینامند، و آن را خشبوی است ))، فیروزآبادی<sup>(72)</sup> و محمد پادشاه<sup>(73)</sup> و معین<sup>(74)</sup> گفته اند که آن نوعی از ریحان خوشبو است و معرب از مرزنگوش فارسی، و نیز دمیاطی<sup>(75)</sup> افزوده است که (( معرب مرزنگوش و عربی آن سمسق و آن گیاه است )).

#### 8. نرجس

این واژه چهارده بار بکار برده شده است، و در بارهٔ این واژه ابن درید<sup>(76)</sup> و جوهری<sup>(77)</sup> و ثعالبی<sup>(78)</sup> و میدانی<sup>(79)</sup> و جوالیقی<sup>(80)</sup> و ابن منظور<sup>(81)</sup> و فیروزآبادی<sup>(82)</sup> و سیوطی<sup>(83)</sup> میگویند که این واژه فارسی معرب از نرگس است، ابن خلف تبریزی<sup>(84)</sup> افزوده است که «نرجس گلی معروف و خوشبوی و معرب از نرگس فارسی است»، همچنین خفاجی<sup>(85)</sup> و زبیدی<sup>(86)</sup> و سعید خوری<sup>(87)</sup> وادی شیر<sup>(88)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(89)</sup> و خیابانی<sup>(90)</sup> و محمد پادشاه<sup>(91)</sup> و نفیسی<sup>(92)</sup> و معین<sup>(93)</sup> تاکید کرده اند که این واژه فارسی معرب از نرگس است.

## \* گروه واژه های مخصوص به سنگها

### 1. جوهر

این واژه شش بار بکار برده شده است، و در بارهٔ این واژه ابن درید<sup>(94)</sup> و جوهری<sup>(95)</sup> و میدانی<sup>(96)</sup> و جوالیقی<sup>(97)</sup> و ابن منظور<sup>(98)</sup> و سیوطی<sup>(99)</sup> و ابن خلف تبریزی<sup>(100)</sup> و خفاجی<sup>(101)</sup> و تهانوی<sup>(102)</sup> و زبیدی<sup>(103)</sup> و بطرس بستانی<sup>(104)</sup> وادی شیر<sup>(105)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(106)</sup> و رشیدی<sup>(107)</sup> و خیابانی<sup>(108)</sup> و نفیسی<sup>(109)</sup> و معین<sup>(110)</sup> اتفاق افتاده اند که این اصل هر چیز و خلاصه هر چیز، و هر سنگ که از آن منفعتی بر آید همچو الماس و یاقوت و لعل و امثال آن، و آن فارسی معرب گوهر است.

### 2. زبرجد

این واژه بیست و شش بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه ابن درید<sup>(111)</sup> و ابن منظور<sup>(112)</sup> و ابن خلف تبریزی<sup>(113)</sup> و سعید خوری<sup>(114)</sup> و خیابانی<sup>(115)</sup> و محمد پادشاه<sup>(116)</sup> و نفیسی<sup>(117)</sup> گفته اند که این نوع از گوهرهای معروف است شبیه زمرد و آن معرب از زبرجد فارسی است.

### 3. فیروزج

این واژه چهار بار بکار برده شده است، و دربارهٔ این واژه جوالیقی<sup>(118)</sup> و ابن منظور<sup>(119)</sup> می گویند اسم اعجمی است و آن نوع از گوهرها فارسی معرب است، یاقوت حموی<sup>(120)</sup> افزوده است که

« نام یکی از نواحی استرآباد از صقیع طبرستان، و پیروزه گویند »، نیز سیوطی<sup>(121)</sup> و شهاب الدین خفاجی<sup>(122)</sup> و سعید خوری<sup>(123)</sup> و رشیدی<sup>(124)</sup> گفته اند که آن سنگ کریم است فارسی معرب پیروز است، و درباره آن نفیسی<sup>(125)</sup> میگوید « معرب پیروز، نام مبارز ایرانی از اعلام است »، دکتر معین<sup>(126)</sup> و معروف رصافی<sup>(127)</sup> و نصر الله اژنگ<sup>(128)</sup> افزودند که معرب پیروز است.

#### 4. مسك

این واژه سی وهفت بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه جوهری<sup>(129)</sup> و ثعالبی<sup>(130)</sup> و میدانی<sup>(131)</sup> و زمخشری<sup>(132)</sup> میگویند که این اسم عربی مأخوذ از فارسی، معرب از مشك است، همچنین سیوطی<sup>(133)</sup> و خفاجی<sup>(134)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(135)</sup> و سعید خوری<sup>(136)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(137)</sup> و رشیدی<sup>(138)</sup> و محمد پادشاه<sup>(139)</sup> و نفیسی<sup>(140)</sup> و معین<sup>(141)</sup> تاکید کرده اند که این واژه فارسی معرب از مشك است، و آن خوشبوی و عرب مسموم را خوانند.

#### 5. نوافج

این واژه يك بار بکار برده شده است، و در باره این واژه سیوطی<sup>(142)</sup> میگوید « معرب است »، نیز میدانی<sup>(143)</sup> و جوالیقی<sup>(144)</sup> و فیروزآبادی<sup>(145)</sup> و خفاجی<sup>(146)</sup> و بطرس بستانی<sup>(147)</sup> و سعید خوری<sup>(148)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(149)</sup> گفته اند که آن معرب نافه فارسی است، و گویند که مشك از ناف اهوی ختایی و چینی میگیرند، همچنین خیابانی<sup>(150)</sup> و دهخدا<sup>(151)</sup> میگویند فارسی معرب است.

### \* گروه واژه های مخصوص به خوردنها و بیماریها

#### 1. برسام

این واژه دو بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه ابن درید<sup>(152)</sup> میگوید « فارسی معرب است، و عرب را موم خوانند »، نیز سعید خوری<sup>(153)</sup> و تهانوی<sup>(154)</sup> افزوده اند که این بیماری سینه

است مورث هذیان معرب از برسام فارسی چه (بر) به معنی سینه است و سام به معنی بیماری چنانچه سرسام بیماری سر، محمد پادشاه<sup>(155)</sup> و معین<sup>(156)</sup> میگویند که معرب برسام فارسی است، ابو علی سینا<sup>(157)</sup> گوید (( برسام فارسی است مرکب از بر به معنی سینه و سام بمعنی آماس و مرض، و سر سام نیز فارسی است مرکب از سر بمعنی رأس و سام )).

## 2. سکر

این واژه دو بار بکار برده شده است، و در بارهٔ این واژه ابن درید<sup>(158)</sup> و جوهری<sup>(159)</sup> و میدانی<sup>(160)</sup> و ابن منظور<sup>(161)</sup> و فیروزآبادی<sup>(162)</sup> و ابن خلف تبریزی<sup>(163)</sup> و خفاجی<sup>(164)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(165)</sup> و سعید خوری<sup>(166)</sup> و محمد پادشاه<sup>(167)</sup> و بطرس بستانی<sup>(168)</sup> وادی شیر<sup>(169)</sup> و شیخ صالح جزایری<sup>(170)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(171)</sup> و خیابانی<sup>(172)</sup> و نفیسی<sup>(173)</sup> و معین<sup>(174)</sup> و ماری کرملی<sup>(175)</sup> اتفاق افتاده اند که این واژه بمعنی آب نی است، فارسی معرب شکر است.

## 3. طبرزد

این واژه يك بار بکار برده شده است، و پیرامون این واژه جوهری<sup>(176)</sup> و جوالیقی<sup>(177)</sup> گفتند که سکر معرب واصل آن در فارسی تبرزد، نیز نویری<sup>(178)</sup> و فیروزآبادی<sup>(179)</sup> و سیوطی<sup>(180)</sup> و تبریزی<sup>(181)</sup> و خفاجی<sup>(182)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(183)</sup> میگویند فارسی معرب تبرزد است، نیز رفائیل یسوعی<sup>(184)</sup> و نصر الله اژنگ<sup>(185)</sup> گفته اند که آن قند یا نبات سفید، فارسی معرب است.

## 4. کولنج

این واژه يك بار بکار برده شده است، و در بارهٔ این واژه نویری<sup>(186)</sup> و ابن خلف تبریزی<sup>(187)</sup> و خفاجی<sup>(188)</sup> و سعید خوری<sup>(189)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(190)</sup> گفته اند که بیماری است درد شکم و درد پهلو باشد، فارسی معرب کولنج است، و در این مورد رشیدی<sup>(191)</sup> و خیابانی<sup>(192)</sup> میگویند که معرب کولنج فارسی است، نیز نفیسی<sup>(193)</sup> و معین<sup>(194)</sup> و رفائیل یسوعی<sup>(195)</sup> گفتند بیماری است دردناک معده را که خروج از بدن سخت شود، و کولنج و کولانج نیز گویند.

**\*گروه واژه های مخصوص به الات و آبادانها و پوشیدن ها**

## 1. سرادق

این واژه يك بار بكار برده شده است، و در بارهٔ این واژه جوهری<sup>(196)</sup> و جوالیقی<sup>(197)</sup> و مطرزی<sup>(198)</sup> و خفاجی<sup>(199)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(200)</sup> گفته اند که فارسی معرب سرابده یا سرادار است، نیز محمد پادشاه<sup>(201)</sup> و خیابانی<sup>(202)</sup> و نفیسی<sup>(203)</sup> و معروف رصافی<sup>(204)</sup> و معین<sup>(205)</sup> میگویند که آن چادری که بالای صحن خانه بر پا سازند، فارسی معرب است.

## 2. صولجان

این واژه يك بار بكار برده شده است، و پیرامون این واژه میدانی<sup>(206)</sup> گفت (( فارسی معرب از چوگان است ))، جوالیقی<sup>(207)</sup> میگوید که (( معرب است، بر اینکه در زبان عربی حرف جیم با حرف صاد نیاید ))، نیز ابن منظور<sup>(208)</sup> و خفاجی<sup>(209)</sup> و شیخ صالح جزایری<sup>(210)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(211)</sup> و محمد پادشاه<sup>(212)</sup> و نفیسی<sup>(213)</sup> و معروف رصافی<sup>(214)</sup> و معین<sup>(215)</sup> افزوده اند که معرب چوگان، بمعنی عصای سرکج و خمیده مشتق از صلج که بمعنی کجی است.

## 3. طیلسان

این واژه يك بار بكار برده شده است، و در بارهٔ این واژه ابن درید<sup>(216)</sup> و جوالیقی<sup>(217)</sup> میگویند که طیلسان بفتح لام فارسی معرب تالشان است، نیز مطرزی<sup>(218)</sup> و ابن منظور<sup>(219)</sup> گفتند عربی نیست، معرب تالشان، و آنرا از لباس عجم است، همچنین فیروزآبادی<sup>(220)</sup> و خفاجی<sup>(221)</sup> و مرتضی زبیدی<sup>(222)</sup> و بطرس بستانی<sup>(223)</sup> و سعید خوری<sup>(224)</sup> و نفیسی<sup>(225)</sup> و معین<sup>(226)</sup> و نصر الله اژنگ<sup>(227)</sup> تاکید کرده اند که این از لباس عجم است، جامهء گشاد بلند که بدوس می اندازند، جمع طیالس و طیالس، فارسی معرب تالشان است.

## 4. منجنیق

این واژه يك بار بكار برده شده است، و پیرامون این واژه ابن درید<sup>(228)</sup> و جوهری<sup>(229)</sup> و جوالیقی<sup>(230)</sup> گفتند اجمی معرب است، همچنین ابن منظور<sup>(231)</sup> و فیروزآبادی<sup>(232)</sup> و تبریزی<sup>(233)</sup> و خفاجی<sup>(234)</sup> و زبیدی<sup>(235)</sup> و عبد الله بستانی<sup>(236)</sup> و خیابانی<sup>(237)</sup> و محمد پادشاه<sup>(238)</sup> و معروف رصافی<sup>(239)</sup> و معین<sup>(240)</sup> میگویند آلتی که به بدان سنگ اندازند، فارسی معرب از من چه نیک است.

## دگرگونی واگها در واژه های معرب

دگرگونی واگها یکی از نشانه‌های واژه معرب است، و در باره این پرویز خانلری<sup>(241)</sup> میگوید که «یکی از انواع تحولی که در طی زمان در هر زبانی روی میدهد تحول واگها، معنی تبدیل هر يك از واحدهای ملفوظ به واحد دیگر است».

و در این بحث واژه های و کلماتی به واگهای دیگر تبدیل شده است، و این دگرگونی ها شامل

:

أ . واگ ت

واگ ( ت ) به واگ ( ط ) بدل شده است، و مثال آن :

پس از معرب شدن	قبل از معرب شدن	
طیلسان	تالشان	1.
طبرزد	تبرزد	2.

ب . واگ ش

واگ ( ش ) به واگ ( س ) بدل شده است، و مثال آن :

پس از معرب شدن	قبل از معرب شدن	
بنفسج	بنفشه	1.
سکر	شکر	2.



3.	مشك	مسك
----	-----	-----

ج . واگ ك

واگ (ك) به واگ (ق) بدل شده است، ومثال آن:

	قبل از معرب شدن	پس از معرب شدن
1.	كولنج	قولنج
2.	من چه نيك	منجنیق

د . واگ هـ

واگ (هـ) به واگ (ج) بدل شده است، ومثال آن:

	قبل از معرب شدن	پس از معرب شدن
1.	بنفشه	بنفسج

## واگهای ویژه زبان فارسی

بعض واگهای زبان فارسی در زبان عربی وجود ندارد، و پیرامون این سیبویه<sup>(242)</sup> در (باب ما اعراب من الاعجمیه) به چهار واگ فارسی ویژه نشان دهد، اما حمزه اصفهانی<sup>(243)</sup> به هشت واگ ویژه که در زبان عربی نیست اشاره داده است. واز واگهای ویژه تلفظ فارسی از این قرار است:

ا. واگ پ

سیبویه<sup>(244)</sup> وابن درید<sup>(245)</sup> و حمزه اصفهانی<sup>(246)</sup> در باره آن عبارت (میان یاء و فاء) توصیف می کنند. و اینجا واگ (پ) به واگ (ق) بدل شده است، و مثال آن :

	قبل از معرب شدن	پس از معرب شدن
1.	پسته	فستق
2.	پیروزه	فیروزج

ب. واگ چ

و پیرامون این واگ، حمزه اصفهانی<sup>(247)</sup> این واگ را به (حرف میان جیم و صاد) توصیف می کند، و اینجا این واگ به واگ (ص) بدل شده است، و مثال آن :

	قبل از معرب شدن	پس از معرب شدن
1.	چوگان	صولجان

ج. واگ گ

واگ (گ) به واگ (ج) در بسیاری از واژه های بدل شده است، و مثال آن :

قبل از معرب شدن	پس از معرب شدن	
چوگان	صولجان	1.
گلنار	جلنار	2.
گوهر	جوهر	3.
مرزنگوش	مرزنجوش	4.
نرگس	نرجس	5.

## الخلاصة

اللغة العربية، لغة استطاعت أن تعبر عن حاجة المجتمعات، فهي لم تقف عند حد معين، بل تقدمت مع الزمن وسأيرت كل المجتمعات، فأثرت في لغات واستعارت من لغات أخرى. وهذا الأمر ينطبق مع تأثيرها في اللغة الفارسية، واستعارتها من هذه اللغة الفاظاً تلائم احتياجاتها واستعمالاتها لهذه الالفاظ.

ومن هنا جاءت أهمية الالفاظ الفارسية المعربة الموجودة في اللغة العربية فهي كثيرة ووافرة، واستعمالاتها مهمة في اللغة العربية.

وكتاب مقامات السيوطي الادبية الطبية لمؤلفه الامام جلال الدين السيوطي، الذي وقع عليه الاختيار في اتمام هذا البحث، كتاب زاخر بالالفاظ الفارسية المعربة. وقد تمكنت الى حد ما من استخراج هذه الالفاظ المعربة، وبيان اصولها اللفظية واللغوية بالرجوع الى المصادر، والمراجع التي تؤيد اصول هذه الالفاظ.

وقد قسمت هذه الالفاظ المعربة الى اربع مجموعات:

1. مجموعة الالفاظ الخاصة بالزهور والفواكه والثمار.
2. مجموعة الالفاظ الخاصة بالاحجار.
3. مجموع الالفاظ الخاصة بالماكول والامراض.
4. مجموعة الالفاظ الخاصة بالالات والعمارة والالبسة.

ومن ثم بعد ذلك اوضحت التغيرات الصوتية للالفاظ المعربة المستخرجة من هذه المجموعات الاربعة.

وفي الختام اتمنى ان يكون هذا الجهد المتواضع، ذا فائدة لكل المهتمين بهذا الفرع من الدراسات اللغوية.

## پا ورقیها وحواشی

1. السامي في الاسامي: للميداني النيسابوري ( احمد بن محمد ابي الفضل)، نشر وشرح الدكتور محمد موسى هندراوي، (د. م)، 1967م، ص 397.
2. المزهري في علوم اللغة وانواعها: للسيوطي ( عبد الرحمن جلال الدين)، مطبعة دار احياء الكتب العربية، مصر، ط2، (د. س)، ج1، ص 278.
3. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: سعيد الخوري الشرتوني اللبناني، مطبعة مرسلتي اليسوعية، بيروت، 1889م، ج1، ص 75.
4. الالفاظ الفارسية المعربة: ادى شير، المطبعة الكاثوليكية للاباء اليسوعيين، بيروت، 1908م، ص 34.
5. فرهنج نفيسي: ناظم الاطباء (دكتور على اكبر نفيسي)، شركة چاپ رنگين، تهران، 1317هـ. ش، ج1، ص 80.
6. فرهنج فارسي: دكتور محمد معين، مؤسسه انتشارات امير كبير، تهران، 1375هـ. ش، ج1، ص 135.
7. لغتنامه: على اكبر دهخدا، آ. ابو سعد، تهران، 1325هـ. ش. حرف (آ)، ص 99.
8. غرائب اللغة العربية: الاب رفائيل نخلة اليسوعي، المطبعة الكاثوليكية، بيروت، ط2، 1960م، ص 216.
9. السامي في الاسامي: ص 165.

10. المعرب من الكلام الاعجمي على حروف المعجم: للجواليقي (موهوب بن احمد بن محمد)، دار الكتب والوثائق القومية، القاهرة، ط4، 2002م، ص28.
11. لسان العرب: لابن منظور (ابي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم الافريقي المصري)، مطبعة كوستانتسوماس وشركاه، القاهرة، (د. س)، ج3، ص215.
12. القاموس المحيط: للفيروزآبادي (مجد الدين محمد بن يعقوب)، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، القاهرة، (د. س)، ج1، ص213.
13. شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل: شهاب الدين الخفاجي، المطبعة الوهابية، مصر، 1282هـ. ق، ص14.
14. تاج العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضى الزبيدي، المطبعة الخيرية، مصر، ط1، 1306هـ. ق، ج6، ص281.
15. التقريب لاصول التعريب: للجزائري (الشيخ طاهر بن العلامة صالح)، المطبعة السلفية، مصر، (د. س)، ص44-45.
16. البستان: للبستاني (الشيخ عبد الله اللبناني)، المطبعة الاميركانية، بيروت، 1927م، ج2، ص2606.
17. فرهنگ آندراج: محمد پادشاه، انتشارات كتابخانه حيدري، تهران، 1335هـ. ش، ج1، ص51.
18. فرهنگ نفيسي: ج1، ص466.
19. غرائب اللغة العربية: ص217.
20. المعرب من الكلام الاعجمي: ص59.
21. برهان قاطع: تبريزي (محمد حسين بن خلف)، كتابخانه زوار، چاپ سيناء، تهران، 1337هـ. ش.
22. شفاء الغليل: ص42.
23. تاج العروس: ج6، ص299.
24. محيط المحيط: بطرس البستاني، مكتبة لبنان، بيروت، 1286هـ. ق، 1870م، ج1، ص130.

25. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج1، ص62.
26. البستان: ج1، ص195.
27. فرهنگ نوبهار: محمد على تيريزى خيابانى، مطبعة الكتريك شرق، بزيور، تيريز، 1348هـ. ق، ج2، ص61.
28. فرهنگ آندراج: ج1، ص775.
29. فرهنگ نفيسى: ج1، ص649.
30. فرهنگ فارسى: ج1، ص586.
31. لغتنامه: حرف(ب)، ص313.
32. فقه اللغة وسر العربية : للثعالبي ( ابو منصور عبد الملك بن محمد)، مطبعة الاستقامة، القاهرة،(د. س)، ص454.
33. السامي في الاسامي: ص397.
34. المعرب من الكلام الاعجمي: ص59، 105.
35. برهان قاطع: ج1، ص233.
36. نهاية الارب في فنون الادب: للنويري ( شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب)، مطبعة كوستاتسوماس وشركاه، القاهرة، (د. س)، ج11، ص226.
37. المزهري في علوم اللغة: ج2، ص276.
38. شفاء الغليل: ص45.
39. محيط المحيط: ج1، ص130.
40. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج1، ص62.
41. الالفاظ الفارسية المعربة: ص28.
42. التقريب لاصول التعريب: ص14، 42.
43. البستان: ج1، ص195.

44. فرهنگ نوبهار: ج1، ص144.
45. فرهنگ آندراج: ج1، ص778.
46. فرهنگ فارسی: ج1، ص590.
47. لغتنامه: حرف(ب)، ص324.
48. غرائب اللغة العربية: ص220.
49. القاموس المحيط: ج1، ص392-393.
50. تاج العروس: ج3، ص106.
51. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج1، ص134.
52. فرهنگ آندراج: ج2، ص1352.
53. فرهنگ نفیسی: ج2، ص1114.
54. لغتنامه: حرف(ج)، ص81.
55. اسماء النباتات الواردة في تاج العروس: جمع وتحقيق الدمياطي (محمود مصطفى)، مطبعة لجنة البيان العربي، (د. م)، 1889م، ص35.
56. الصحاح: للجوهري (اسماعيل بن حماد)، تحقيق: احمد بن عبد الغفور عطار، مطابع دار الكتاب العربي، مصر، (د. س)، ج7، ص3149.
57. السامي في الاسامي: ص409.
58. نهاية الارب: ج11، ص92.
59. القاموس المحيط: ج3، ص276.
60. شفاء الغليل: ص168.
61. تاج العروس: ج7، ص48.
62. محيط المحيط: ج2، ص1602.
63. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص924.

64. الالفاظ الفارسية المعربة: ص119.
65. البستان: ج2، ص1813.
66. معربات رشیدی: عبد الرشید بن عبد الغفور الحسینی التتوی، تهران، 1337هـ. ش، ص56.
67. فرهنگ آندراج: ج4، ص3149.
68. فرهنگ نفیسی: ج4، ص2562.
69. فرهنگ فارسی: ج2، ص2545.
70. لغتنامه: حرف(ف)، ص251.
71. مقامات السیوطی الادبیه الطبیة: للسیوطی (عبد الرحمن جلال الدین)، تحقیق وتعلیق محمد ابراهیم سلیم، دار الهدی، الجزائر، (د.س)، ص43.
72. القاموس المحيط: ج8، ص287.
73. فرهنگ آندراج: ج4، ص3149.
74. فرهنگ فارسی: ج4، ص4010.
75. اسماء النباتات الواردة في تاج العروس: ص143.
76. جمهرة اللغة: لابن درید(ابی بکر محمد بن الحسن الازدی البصری)، دار صادر، بیروت، ط1، 1345هـ. ق، ج1، ص89، ج2، ص327، ج3، ص368.
77. الصحاح: ج3، ص931.
78. فقه اللغة: ص454.
79. السامی فی الاسامی: ص396.
80. المعرب من الکلام الاعجمی: ص11.
81. لسان العرب: ج6، ص160.
82. القاموس المحيط: ج2، ص84.
83. المزهر فی علوم اللغة وانواعها: ج1، ص275.



84. برهان قاطع: ج4، ص2129.
85. شفاء الغليل: ص227.
86. تاج العروس: ج4، ص160.
87. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص1288.
88. الالفاظ الفارسية المعربة: ص151.
89. البستان: ج2، ص2394.
90. فرهنگ نوبهار: ج2، ص808.
91. فرهنگ آندراج: ج7، ص4316.
92. فرهنگ نفیسی: ج5، ص3692.
93. فرهنگ فارسی: ج4، ص4700.
94. جمهرة اللغة: ج2، ص87، ج3، ص360.
95. الصحاح: ج2، ص619.
96. السامي في الاسامي: ص140.
97. المعرب من الكلام الاعجمي: ص98.
98. لسان العرب: ج4، ص152.
99. المزهري في علوم اللغة وانواعها: ج1، ص282.
100. برهان قاطع: ج2، ص602.
101. شفاء الغليل: ص67.
102. كشاف اصطلاحات الفنون: للتهانوي (الشيخ المولوي محمد اعلى بن علي)، شركة خياط للكتب والنشر، بيروت، ط1، 1345، ج1، ص288.
103. تاج العروس: ج3، ص1115.
104. محيط المحيط: ج1، ص307.

105. الالفاظ الفارسية المعربة: ص46.
106. البستان: ج1، ص1256.
107. معربات رشيدى: ص40.
108. فرهنگ نوبهار: ج2، ص723.
109. فرهنگ نفيسى: ج2، ص1125.
110. فرهنگ فارسى: ج1، ص1256.
111. جمهرة اللغة: ج3، ص370.
112. لسان العرب: ج2، ص8.
113. برهان قاطع: ج2، ص1004.
114. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج1، ص350.
115. فرهنگ نوبهار: ج1، ص439.
116. فرهنگ آنندراج: ج3، ص2197.
117. فرهنگ نفيسى: ج3، ص1740.
118. المعرب من الكلام الاعجمي: ص246.
119. لسان العرب: ج13، ص121.
120. معجم البلدان: الحموي (ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله)، منشورات مكتبة الاسدي، طهران، 1965م، ج3، ص930.
121. المزهر في علوم اللغة انواعها: ج1، ص286.
122. شفاء الغليل: ص168.
123. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص955.
124. معربات رشيدى: ص44.
125. فرهنگ نفيسى: ج1، ص757.

126. فرهنگ فارسی: ج2، ص2591.
127. الالة والاداة وما يتبعهما من الملابس والمرافق والهنات: للرصافي (معروف عبد الغني)، دار الرشيد للنشر، بغداد، 1980م، ص253.
128. فرهنگ گنجینه لغات: نصر الله اژنگ، انتشارات گنجینه، چاپ اول، 1381هـ. ش، ج2، ص1131.
129. الصحاح: ج4، ص1608.
130. فقه اللغة: ص455.
131. السامي في الاسامي: ص163.
132. اساس البلاغة: للزمخشري (الامام جار الله ابي القاسم محمود بن عمر)، مطبعة اولاد اورفاند، ط1، 1953م، ص429.
133. المزهري في علوم اللغة وانواعها: ج1، ص276.
134. شفاء الغليل: ص206.
135. تاج العروس: ج7، ص176.
136. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص1211.
137. البستان: ج2، ص2271.
138. فرهنگ رشیدی: ج2، ص1342.
139. فرهنگ آندراج: ج6، ص3994.
140. فرهنگ نفیسی: ج5، ص3320.
141. فرهنگ فارسی: ج3، ص4113.
142. مقامات السيوطي الادبية الطبية: ص57.
143. السامي في الاسامي: ص163.
144. المعرب من الكلام الاعجمي: ص341، 343.

145. القاموس المحيط: ج1، ص210.
146. شفاء الغليل: ص228.
147. محيط المحيط: ج2، ص2104-2105.
148. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص1325.
149. البستان: ج2، ص2464.
150. فرهنگ نوبهار: ج2، ص800.
151. لغتنامه: حرف(ن)، ص161.
152. جمهرة اللغة: ج3، ص305، 386.
153. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد، ج1، ص38.
154. كشاف اصطلاحات الفنون: ص219.
155. فرهنگ آندراج: ج1، ص166.
156. فرهنگ فارسی: ج1، ص197.
157. القانون في الطب: لابن سينا( ابو علي الحسين بن عبد الله)، المطبعة الاميرية، القاهرة، 1294هـ، ج2، ص238-239.
158. جمهرة اللغة: ج2، ص335.
159. الصحاح: ج2، ص688.
160. السامي في الاسامي: ص204.
161. لسان العرب: ج4، ص375.
162. القاموس المحيط: ج2، ص50.
163. برهان قاطع: ج2، ص1276.
164. شفاء الغليل: ص121.
165. تاج العروس: ج2، ص533.

166. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج1، ص528.
167. فرهنگ آندراج: ج3، ص2447.
168. محيط المحيط: ج1، ص973.
169. الالفاظ الفارسية المعربة: ص92.
170. التقريب لاصول التعريب: ص4.
171. البستان: ج1، ص1115.
172. فرهنگ بهارستان: محمد علي تيريزى خيابانى، نشریات كتابخانه ادبيه، مطبعه خليفه گرى، تبريز، 1309 هـ. ش، ص123.
173. فرهنگ نفیسی: ج3، ص2063.
174. فرهنگ فارسی: ج2، ص1898.
175. المساعد: الاب انستاس مارى الكرملی، دار الحرية للطباعة والنشر، بغداد، 1396 هـ - 1976، ج2، ص220.
176. الصحاح: ج2، ص561.
177. المعرب من الكلام الاعجمي: ص228.
178. نهاية الارب في فنون الادب: ج11، ص97-98.
179. القاموس المحيط: ج1، ص355.
180. المزهرة في علوم اللغة وانواعها: ج1، ص282.
181. برهان قاطع: ج2، ص1347.
182. شفاء الغليل: ص147.
183. تاج العروس: ج7، ص415.
184. غرائب اللغة العربية: ص238.
185. فرهنگ گنجینه لغات: ج2، ص964.

186. نهاية الارب في فنون الادب: ج11، ص173.
187. برهان قاطع: ج3، ص1548.
188. شفاء الغليل: ص175.
189. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: ج2، ص1053.
190. البستان: ج2، ص2032.
191. فرهنگ رشیدی: عبد الرشید بن عبد الغفور الحسيني التتوي، (د. م)، تهران، 1337هـ. ش، ج2، ص1237.
192. فرهنگ بهارستان: ص134.
193. فرهنگ نفیسی: ج4، ص2724.
194. فرهنگ فارسی: ج2، ص2749.
195. غرائب اللغة العربية: ص241.
196. الصحاح: ج2، ص1496.
197. المعرب من الكلام الاعجمي: ص200.
198. المغرب في ترتيب المعرب: للمطرزی (الامام ابي الفتح ناصر بن عبد السيد بن علی)، دار الكتاب العربي، بيروت، (د. س)، ص224.
199. شفاء الغليل: ص121.
200. تاج العروس: ج6، ص379.
201. فرهنگ آندراج: ج3، ص2371.
202. فرهنگ نوبهار: ج2، ص484.
203. فرهنگ نفیسی: ج3، ص1870.
204. الالة والاداة: ص140.
205. فرهنگ فارسی: ج2، ص1850.

206. السامي في الاسامي: ص174.
207. المعرب من الكلام الاعجمي: ص213.
208. لسان العرب: ج2، ص310.
209. شفاء الغليل: ص142.
210. التقريب لاصول التعريب: ص45.
211. البستان: ج1، ص1348.
212. فرهنگ آندراج: ج4، ص2776.
213. فرهنگ نفیسی: ج3، ص2178.
214. الالة والاداة: ص190.
215. فرهنگ فارسی: ج2، ص2174.
216. جمهرة اللغة: ج3، ص413.
217. المعرب من الكلام الاعجمي: ص227.
218. المغرب في ترتيب المعرب: ص291-292.
219. لسان العرب: ج7، ص431.
220. القاموس المحيط: ج2، ص226.
221. شفاء الغليل: ص146.
222. تاج العروس: ج4، ص179.
223. محيط المحيط: ج2، ص1288.
224. اقرب الموارد في فصیح العربية والشوارد: ج1، ص711-712.
225. فرهنگ نفیسی: ج3، ص2272.
226. فرهنگ فارسی: ج3، ص2245.
227. فرهنگ گنجینه لغات: ج2، ص976.

228. جمهرة اللغة: ج2، ص110.
229. الصحاح: ج4، ص1455.
230. المعرب من الكلام الاعجمي: ص309.
231. لسان العرب: ج10، ص33.
232. القاموس المحيط: ج3، ص218.
233. برهان قاطع: ج4، ص2039.
234. شفاء الغليل: ص207.
235. تاج العروس: ج6، ص307.
236. البستان: ج1، ص416.
237. فرهنگ نوبهار: ج2، ص779.
238. فرهنگ آندراج: ج6، ص4147.
239. الالة والاداة: ص330.
240. فرهنگ فارسی: ج4، ص4384.
241. تاريخ زبان فارسی: خانلری (دکتر پرویز ناتل)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه زر، چاپ سوم، 1352هـ. ش، ج1، ص113.
242. الكتاب: لسيبويه (ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر)، المطبعة الكبرى الاميرية، بولاق، مصر، ط1، 1317هـ، ج2، ص342.
243. التنبيه على حدوث التصحيف: حمزه بن الحسن الاصفهاني، تحقيق الشيخ محمد حسن آل ياسين، مطبعة المعارف، بغداد، ط1، 1387هـ. ق، 1967، ص82.
244. الكتاب: ج2، ص343.
245. جمهرة اللغة: ج1، ص4.
246. التنبيه على حدوث التصحيف: ص82-83.



## منابع وماخذ

### منابع عربی

1. اساس البلاغة: للزمخشري ( الامام جار الله ابي القاسم محمود بن عمر)، مطبعة اولاد اورفاند، ط1، 1953م.
2. اسماء النباتات الواردة في تاج العروس: جمع وتحقيق الدمياطي (محمود مصطفى)، مطبعة لجنة البيان العربي، (د. م)، 1965م.
3. اقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد: سعيد الخوري الشرتوني اللبناني، مطبعة مرسلی الیسوعية، بیروت، 1989م.
4. الالفاظ الفارسية المعربة: ادى شیر، المطبعة الكاثوليكية للاباء الیسوعیین، بیروت، 1908م.
5. الالة والاداة وما يتبعهما من الملابس والمرافق والهئات: للرصافي (معروف عبد الغني)، دار الرشید للنشر، بغداد، 1980م.
6. البستان: للبستاني (الشيخ عبد الله اللبناني)، المطبعة الاميركانية، بیروت، 1927م.
7. تاج العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضى الزبيدي، المطبعة الخيرية، مصر، ط1، 1306هـ. ق.
8. التقريب لاصول التعريب: للجزائري (الشيخ طاهر بن العلامة صالح)، المطبعة السلفية، مصر، (د. س).
9. التنبيه على حدوث التصحيف: للافهاني (حمزه بن الحسن)، تحقيق الشيخ محمد حسن ال یاسين، مطبعة المعارف، بغداد، ط1، 1387هـ. ق، 1967م.

10. جمهرة اللغة: لابن دريد (ابي بكر محمد بن الحسن الازدي البصري)، دار صادر، بيروت، ط1، 1345هـ. ق.
11. السامي في الاسامي: للميداني النيسابوري (احمد بن محمد ابي الفضل)، نشر وشرح الدكتور محمد موسى هنداوي، (د. م)، 1967م.
12. شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل: شهاب الدين الخفاجي، المطبعة الوهابية، مصر، 1282هـ. ق.
13. الصحاح: للجوهري (اسماعيل بن حماد)، تحقيق: احمد بن عبد الغفور عطار، مطابع دار الكتاب العربي، مصر، (د. س).
14. غرائب اللغة العربية: الاب رفائيل نخلة اليسوعي، المطبعة الكاثوليكية، بيروت، ط2، 1960م.
15. فقه اللغة وسر العربية: للثعالبي (ابو منصور عبد الملك بن محمد)، مطبعة الاستقامة، القاهرة، (د. س).
16. القاموس المحيط: للفيروزآبادي (مجد الدين محمد بن يعقوب)، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، القاهرة، (د. س).
17. القانون في الطب: لابن سينا (ابو على الحسين بن عبد الله)، المطبعة الاميرية، القاهرة، 1294هـ.
18. الكتاب: لسيبويه (ابي بشر عمرو بن عثمان بن قنبر)، المطبعة الكبرى الاميرية، بولاق، مصر، ط1، 1317هـ. ق.
19. كشاف اصطلاحات الفنون: للتهانوي (الشيخ المولوي محمد اعلى بن على)، شركة خياط للكتب والنشر، بيروت، ط1، 1345هـ. ق.

20. لسان العرب: لابن منظور ( ابي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم الافريقي المصري)، مطبعة كوستانتسوماس وشركاه، القاهرة، (د. د. س).
21. محيط المحيط: بطرس البستاني، مكتبة لبنان، بيروت، 1286هـ. ق - 1870م.
22. المزهري في علوم اللغة وانواعها: للسيوطي ( عبد الرحمن جلال الدين)، مطبعة دار احياء الكتب العربية، مصر، ط2، (د. د. س).
23. المساعد: الاب انستاس مارى الكرملى، دار الحرية للطباعة والنشر، بغداد، 1396هـ - 1976م.
24. معجم البلدان: الحموي ( ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله)، منشورات مكتبة الاسدى، طهران، 1965م.
25. المعرب من الكلام الاعجمي على حروف المعجم: للجواليقى ( موهوب بن احمد بن محمد)، دار الكتب والوثائق القومية، القاهرة، ط4، 2002م.
26. المغرب في ترتيب المعرب: للمطرزى ( الامام ابي الفتح ناصر بن عبد السيد بن علي)، دار الكتاب العربي، بيروت، (د. د. س).
27. مقامات السيوطي الادبية الطبية: للسيوطي ( عبد الرحمن جلال الدين)، تحقيق وتعليق محمد ابراهيم سليم، دار الهدى، الجزائر، (د. د. س).
28. نهاية الارب في فنون الادب: للنويرى ( شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب)، مطبعة كوستانتسوماس وشركاه، القاهرة، (د. د. س).

## منابع فارسى

1. برهان قاطع: تبريزى ( محمد حسين بن خلف)، كتابخانه زوار، چاپ سيناء، تهران، 1337هـ. ش.

2. تاریخ زبان فارسی: خانلری (دکتر پرویز ناتل)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه زر، چاپ سوم، 1352 ه.ش.
3. فرهنگ آندراج: محمد پادشاه، انتشارات کتابخانه حیدری، تهران، 1335 ه.ش.
4. فرهنگ بهارستان: محمد علی تبریزی خیابانی، نشریات کتابخانه ادبیه، مطبعه خلیفه گری، تبریز، 1309 ه.ش.
5. فرهنگ رشیدی: عبد الرشید بن عبد الغفور الحسینی التتوی، (د. م)، تهران 1337 ه.ش.
6. فرهنگ فارسی: دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، 1375 ه.ش.
7. فرهنگ گنجینه لغات: نصر الله اژنگ، انتشارات گنجینه، چاپ اول، 1381 ه.ش.
8. فرهنگ نفیسی: ناظم الاطباء (دکتر علی اکبر نفیسی)، شرکت چاپ رنگین، تهران، 1317 ه.ش.
9. فرهنگ نوپهار: محمد علی تبریزی خیابانی، مطبعة الكتريك شرق، بزیور، تبریز، 1348 ه.ش. ق- 1308 ه.ش.
10. لغتنامه: علی اکبر دهخدا، آ. ابو سعد، تهران، 1325 ه.ش.
11. معربات رشیدی: عبد الرشید بن عبد الغفور الحسینی التتوی، (د. م)، طهران، 1337 ه.ش.